



خانواده شهدای فاجعه گلستان هفتم در گفت‌وگو با «فرهیختگان» از داغ بر دل نشسته‌شان می‌گویند

# فیلم «اتوبوس دیوانه» آتش‌مان زد



مهسا شمس کلائی روزنامه‌نگار

حکم قصاص محمدرضا ثلاث باباجانی، عامل شهادت سه مامور نیروی انتظامی سحرگاه ۲۸ خرداد ۹۷ پس از پنج ماه از حادثه گلستان هفتم اجرا شد. محمد ثلاث در پی تجمع غیرقانونی آشوبگران در گلستان هفتم خیابان پاسداران، با راندن اتوبوس به سمت ماموران نیروی انتظامی آنان را هدف تهاجم عمدی خود قرار داده که منتهی به شهادت سه نفر از ماموران نیروی انتظامی شد. ثلاث در جریان تحقیقات، ضمن اقرار به عمدی بودن اقدام خود، راندن و هدایت اتوبوس به سمت ماموران ناجا را به دلیل عصبانیت و خشم اعلام کرده است. در این میان برخی مدعیان روشنفری و همچنین وکیل این متهم سعی داشتند تا با راه‌اندازی کمپین‌هایی از اقدام این فرد جلوگیری کنند و در این بین به تنها چیزی که توجه نکردند، این بود که محمد ثلاث خود به جرمش اعتراف کرده است و آنها دارند برای هیچ تلاش می‌کنند. اگر قرار باشد برای هر مجرمی که محکوم به اعدام است، کمپین‌هایی با هدف رهایی متهم از اعدام راه‌اندازی شود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و هر فرد خلافکاری به راحتی به اعمال خلافت‌گرایانه خود ادامه می‌دهد و خیالش هم راحت است که اگر جرم بزرگی مرتکب شود، می‌تواند به تحت تاثیر قرار دادن احساسات و عواطف مردم از اجرای حکم فرار کند. آن‌ها فردی از محکومان حوادث سال ۸۸ هم در ارتباط با اظهارات و مواضع زینب طاهری، وکیل «محمد ثلاث» گفته است: «حتما به خاطر دارید زمانی که به شما وکالت داده بودم حتی یک بار در دادگاه برای مطالعه پرونده من مراجعه نکردید و مانند بسیاری از وکلای دیگر برای خانواده‌ام پیغام فرستادید که اگر آن‌ها در دادگاه از قاضی صلواتی درخواست بخشش و توبه کند، حضور می‌یابید اما در غیر این صورت خیر!»

خانواده‌های شهیدای نیروی انتظامی که فرزندانش به خاطر رفتار اشتباه محمد ثلاث شهید شده‌اند، می‌گویند: «آیا لحظه‌ای که داشت با ماشین از روی فرزند ما رد می‌شد به صدای خرد شدن استخوان‌های آدم‌ها زیر چرخ ماشینش گوش می‌داد؟ مگر ثلاث به فرزند ما رحم کرد که حالا خودش و وکیلش به دنبال دل‌رحمی ما هستند؟ جوانان ما در حال دفاع از شهر و کشورشان بودند. کسی که به آنها حمله کرد ثلاث بود، او باید به سزای اعمالش می‌رسید.»

در ادامه صحبت‌های مادران شهدا «رضا امامی» و «محمدعلی بایرامی» را بخوانید:



باصدا بی ضعیف و گریان گوشی را برمی‌دارد و زمانی که از می‌خواهم از فرزند شهیدش بگویم به شدت گریه می‌کند و می‌گوید: «پسرم شهید شد دلم خون شد اما از روز گذشته که این قاتل را اعدام کردند و برخی نیز می‌گویند که نباید اعدام می‌شد، دلم خون تر شد و تقسم بند آمد.»

گلدسته عید، مادر شهید استوار دوم رضا امامی از لحظه‌ای که با خبر شد دیگر پیسرش در این دنیا نیست می‌گوید و از چشم انتظاری‌های مادرانه‌اش و از رضا که مرد خانه‌اش بود؛ از او می‌خواهم از لحظه‌ای که خبر شهادت فرزندش را شنید بگویم، بیض خود را سرکوب می‌کند و می‌گوید: «هر شب حدود ساعت ۱۰:۳۰ به خانه می‌آیم، آن شب ساعت ۱۰:۳۰ هم گذشت اما رضا نیامد، دوبار با موپایش تماس گرفتم ولی خاموش بود، چندبار پشت سر هم تماس گرفتم اما باز هم خاموش بود، کم کم دلم شور افتاد، حدود ساعت ۱۱ مادرم با من تماس گرفت و گفت: این وقت شب بیداری؟ گفتیم: بله، منتظر رضا هستیم، رضا اصلا عادت به دیر آمدن ندارد، اگر قرار بود دیر بیاید به من اطلاع می‌داد. مادرم گفت که می‌خواهیم همراه پدرت به خانه شما بیاییم، گفتیم: چیزی شده که این وقت شب می‌خواهید به اینجا بیایید؟ ولی تلفن قطع شد؛ دلم بیشتر شور افتاد و رفته داخل کوچه که دیدم هرکسی به سمت من و خانه من می‌آید گریه می‌کنند؛ از مردم و خانواده‌ام که همان لحظه رسیدند، سوال کردم: چی شده؟ قسم‌تان می‌دهم که در حقیقت را بگویید؟ گفتند: رضامصادف کرده و بیمارستان است. خواستم به بیمارستان بروم که مانع شدند و دلیل‌های مختلف آوردند که من را از رفتن منصرف کردند و گفتند که فردا صبح به دیدار رضا می‌رویم، شب را به عشق دیدن پسرم به صبح رساندم و صبح که شد به می‌گفتند رضا شهید شده است و باید به دیدار پیکرش برویم؛ از او سوال کردم فیلمی که در آن فردی با اتوبوس به ماموران نیروی انتظامی حمله می‌کند را دیدی؟ می‌گویند: «بله، دیدم و آتش گرفتم؛ دیدم که یک فرد وحشی به همه مردم، پلیس



مهدی رضا امامی

و ماشین‌هایی که در آنجا بود حمله می‌کنند، با چشم خود دیدم که چگونه پیسر زبیر چرخ‌های اتوبوس له شد.» این مادر داغ‌دیده که گویی از شدت خشم و درد ورنج دیگر نایی برای حرف زدن ندارد، می‌گوید: «برخی افراد از روز گذشته می‌گویند آن راننده بی‌گناه است و اصلا او اتوبوس نبوده؛ اما به خدا دروغ می‌گویند اولین روز خودش اعتراف کرده که من اعصابم خرد شده و رفتم داخل اتوبوس و به سمت پلیس و مردم حمله‌ور شدم، مگر آدم اعصابش خرد شود، مردم را می‌کشد؛ روزه‌روز داغ‌م بدتر می‌شود و نمی‌دانم با این داغ چه کنم، منم برم مردم را بکشم؟» از مادر شهیدی می‌خواهم کمی از خصوصیات اخلاقی- رفتاری شهید بگویم، گویی که لیخنندی می‌زند و می‌گوید: «پادش بخیر رضا از بیجگی به پلیس و پلیس بازی علاقه داشت. همیشه تفنگ و ماشین پلیس می‌خرید و

می‌گفت مامان بزرگ شوم می‌خواهم پلیس شوم تا از مردم دفاع کنم و حالا بزرگ شد و از مردم دفاع کرد و شهید شد، ۲۲ سال عمر کرد و در این ۲۲ سال فقط و فقط از خودش مهربانی و آرامش به جا گذاشت. از هرکسی که سوال کنید تا از خصوصیات رفتاری‌اش بگویم، همه از رضا به مهربانی یاد می‌کنند.» در ادامه صحبت گفتیم: «افرادی هستند که می‌گویند راننده اتوبوس نباید اعدام می‌شد، حالا یک اشتباهی کرده است، او را اعدام نکنید. شما به این موضوع فکر کردید که رضایت بدهید تا او اعدام نشود؟» در کمال آرامش پاسخ می‌دهد: «اشتباه کرده؟ اشتباه را آدم‌بیکر انجام می‌دهد، دوبار انجام می‌دهد نه اینکه از ابتدای کوچه همه را زیر گیری و هم آدم‌ها را بکشی و هم به وسایل مردم آسیب بزنی! به خدا اگر رضا در تصادف فوت کرده بود نه ربالی دیه دریافت می‌کردم نه راضی بودم که یک روز فردی که بارضا تصادف کرده در زندان بماند، اما این آدم عمدا این کار را کرده و چند خانواده را اعدام کرده است، این آدم باید به سزای عملش می‌رسید، این آدم نه تنها مسلمان نیست بلکه دشمن هم هست که این بلایا بر سر ما آورد.»



مشهد و نگارگری بانمک‌های ابر

با خانواده استوار دوم محمدعلی بایرامی تماس می‌گیریم، در ابتدا پدرش پاسخ می‌دهد و وقتی متوجه می‌شود خبرنگار هستیم، می‌گوید: «الان در حال رانندگی هستم، اگر امکانش هست مجدد تماس بگیرید. می‌توانستم اصلا جواب ندهم اما محمدعلی همیشه می‌گفت: کوچک‌ترین بی‌احترامی به آدم‌ها نکنید، حق الناس خیلی سنگین است.»

بعد از چند ساعت مجدد با آنها تماس می‌گیریم و این بار عزیز علوی، مادر این شهید گوشی را جواب می‌دهد، بعد از احوالپرسی می‌گویم: «شما از آن شب تعریف کنید. شب همان حادثه که منجر به شهادت پسرستان شد، آهی می‌کشید و می‌گفت: «در حال تلویزیون نگاه کردن بودم که متوجه شدم در آن خیابان درگیری شده است، حدود ساعت پنج بود که به محمدعلی زنگ زدم و وقتی که

داختم با او صحبت می‌کردم سرورصداهای آن اوپاش را هم شنیدم، گفتیم: مادر خطرناک نباشد؟ گفت: خدا هوای ما را دارد. اصلا اتکار به من الهام شده بود که قرار است بلایی سر محمدعلی بیاید ولی خودم را آرام کردم و نشستم و به تلویزیون زل زدم که دیدم یکبار اعلام کرد سه تن از نیروهای ناجا در آن درگیری‌ها شهید شدند و دیدم یکی از آنها پیسر است؛ من تازه دیشب فیلمی را که نشان می‌دهد آن وحشی چگونه به سمت فرزندمان ما حمله کرد دیدم را و صدبار آتش گرفتم و سوختم، روزی که این اتفاق افتاد خواستم به دیدار بیگر پیسر بروم، در ابتدا به ما گفتند که در بیمارستان لبافی‌نژاد هستند و زمانی که به آنجا رفتیم، گفتند باید بروید پزشکی قانونی و خلاصه بعد از سه روز در معراج شهیدا توانستیم بیکر پرزخم پیسر را ببینیم.»

انتقادهایی را که این روزها در فضای مجازی برای اعدام محمد ثلاث عنوان شده است با این مادر در میان گذاشتیم، با تعجب گفت: «می‌گویند اعدامش نکنید؟! افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند اصلا انسان نیستند؛ مگر می‌شود یک نفر چند نفر را بکشد و با اتوبوس

از روی آنها رد شود و در آخر بگویند که او را اعدام نکنید؟! پسر من خدمت رفت، او برای دفاع رفت و تا لحظه آخر پای اعتقاداتش ایستادگی کرد.»

عده‌ای می‌گویند فرزندان شما را به اجبار بردند تا در آن درگیری حضور داشته باشد، حرقم را قطع کرد و گفت: «اصلا و ابتدا، محمد با اختیار و میل خودش رفته بود، حتی پدرش که در نیروی هوایی کار می‌کرد بارها و بارها به او گوشزد کرده بود که نیروی انتظامی خطرناک است و روز و شب ندارد، ماموریت‌های متعدد خواهی داشت، اما او علاقه زیادی به این کار داشت و خودش مشتاق کارش بود و حتی چندبار هم به خنده به من گفته بود که مادر من شهید می‌شوم.»

گفتم: «پس چرا می‌خواستید رضایت دهید تا قاتل پسرستان اعدام نشود؟»

گفت: «این دروغ است، افراد زیادی این سوال را از من پرسیده‌اند و من به همه گفته‌ام که دروغ است. هیچ‌کدام از خانواده‌های شهدای آن حادثه نمی‌خواستند که از اعدام آن قاتل جلوگیری شود، دیگر بغضش گرفته بود و چند نفس عمیق کشید و گفت: «محمد خیلی باایمان و باخدا بود.»

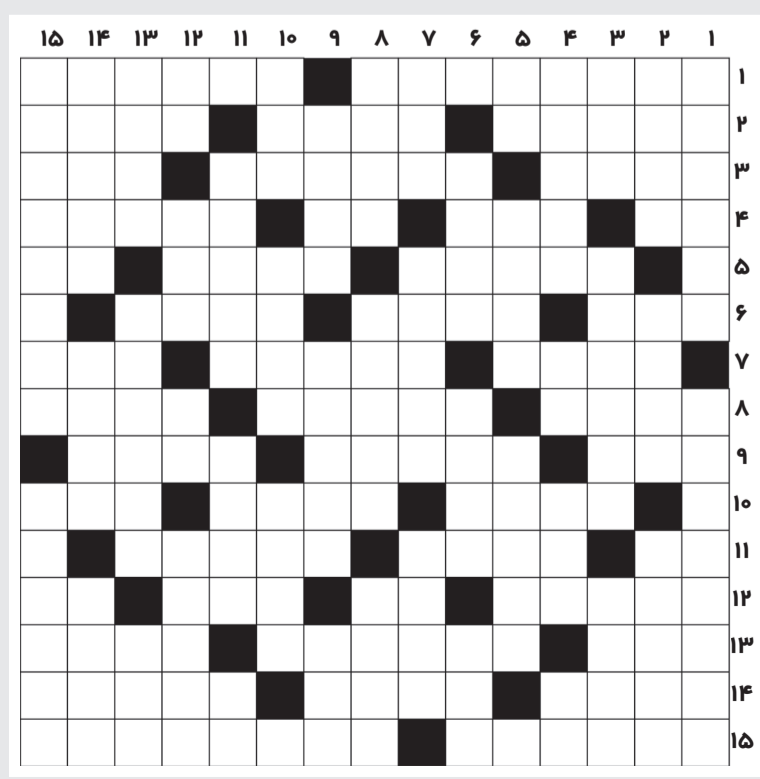
همیشه دین و مملکت خودش را دوست داشت. نماز خوان و روزه‌بگیر بود و با هیچ‌کسی کاری نداشت و کسی از او ناراضی نبود. پنج سال در بسیج (زهراس) توحید بود و زمانی که در بسیج خدمت می‌کرد، یکی از آرزوهایش این بود که به سوریه برود که من با او مخالفت کردم.

اگر امثال محمد من نبودند، زندگی ما زندگی نبود. کسانی که مخالف اعدام این قاتل هستند، مسلمان نیستند، به او گفتیم: «سخنی با افرادی که مخالف اعدام قاتل پسرستان هستند، ندارید؟» باخنده گفت: «من با کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند هیچ کاری نخواهم داشت. من یک پسر برای رهبر و مملکت‌م دادم و افتخار هم می‌کنم.»

## جدول کلمات متقاطع

### افقی

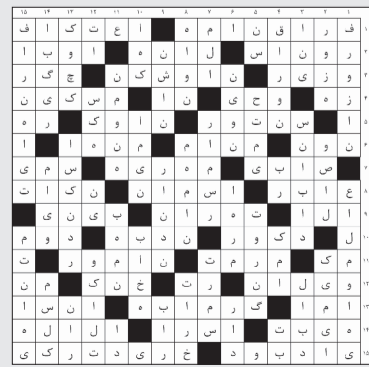
- کارخانه اسلحه‌سازی - قشلاق ۲ - ماده معطر شیرینی - خدمتکار بزرگ - لیف حمام ۳ - پایتخت انگلستان - خط موازی - بالابوش قدیمی ۴ - صنم - شایسته - قلم فرنگی - آوردن ۵ - نژاد کشور کرواسی - داروغه - چانه ۶ - پایان و انتها - ورزش مفرح راکتی - درخت لیمو ۷ - امروز - سرمه چشم - کلام پرسش ۸ - فلز چکش‌خور - پیدانشدن - دستساز ۹ - رهن - پایتخت فیلیپین - تخمه ۱۰ - پدر از دست داده - یک چهارم من - قسمتی از ترازو ۱۱ - خرس آسمانی - از شهرهای مرکزی - آبگوش سبزی ۱۲ - از انواع خط - رخسار - بهشت شادان - زینت رو ۱۳ - ملک و سلطان - در کوهی - صلح و سازش ۱۴ - بدل وضو - از اثرهای معروف فروغ فرخزاد - شاعر معاصر سلطان سنجر ۱۵ - کج و خمیده - نیمه‌مجانجی کالا



### عمودی

- شیرینی ماه رمضان - حفظ کردن ۲ - حق و بیزه سیاسی - اقتصادی - مخلوط آب و آرد - خوبی‌ها
- قطب‌مثبت باتری - از شهرهای گلستان - شمال
- واحد پول بحرین - فرمان خودرو - دانه گیاه وینر - ضمیر جمع ۵ - خاکستر - خوش قد و قامت - حرکات صورت ۶ - نقشه کوچک از چیزی - پراواری - واحد توان ۷ - صدای زدن - قمر سیاره - جل - برده‌فروشی ۸ - ساز چنگ - کلید خودرو - گسترده و وسیع
- ای ۹ - علم و فضل - آبگیر و برکه - مژه اسپیدی
- بیماری پوستی - دوست و بار - برنج‌فروشی
- از حروف یونانی - بزرگ‌تر - لحظه کوتاه
- دست‌مالین - خالی - ناپیدا - سپرده و ودیعه
- مرکز استان مازندران - رفنگر - همان شوهر
- خدا و پروردگار - عزیز مصر - قطار زیرزمینی
- گدای کرده - از مواد مخدر

### ۲۲۷۹



## فوتبال در سنگلاخ

نیکسهر - زاهدان - امروزه وقتی صحبت از فوتبال می‌شود، به یاد زمین‌های سبز و چمن‌مهراه با خیل عظیم طرفداران و تماشاگران این رشته هیجان‌انگیز می‌افتیم در حالی که در نقاطی از کشور این زمین مستطیلی شکل، یک زمین خاکی همراه با تماشاگرانی اندک است.

